

حوصله های سر-رف-ته!

سیده زهرا برقعی



روان‌شناسی، حرف می‌زنیم. مطلب می‌نویسیم. با این که این کار وقتم را زیاد می‌گیرد و هزینه هم برایم می‌تراشد، من از آن لذت می‌برم.

گفتم: «با این حساب تو اصلاً حوصله‌ات سر نمی‌رود.»

فائزه گفت: «نمی‌شود که سر نرود. اما چون نمی‌خواهم وبلاگم را الکی پر کنم، به خاطرش کلی باید مطالعه داشته باشم. کتابخانه علوم انسانی هم دو سه تا خیابان با خانه ما فاصله دارد. خانه اگر نباشم، مامان اینا مطمئنند که آنجایم. دو سه تا سوژه ناب هم برای تحقیق ترم بعد پیدا کرده‌ام.» بعد ادامه داد: «تو که برعکس من، کلی کارهای هنری هم بلدی انجام بدی، خب یک تابلوی نقاشی را شروع کن. یا اصلاً برو عکاسی کن. مگر نمی‌گفتی با عکاسی حال می‌کنی؟...»

گفتم: «آره، ولی اصلاً حس هیچ کار را ندارم. راستش را بخواهی از صبح دارم به این فکر می‌کنم که ما آدم‌ها با چی تفریح می‌کنیم؟ اصلاً تفریح کردن ضابطه و قانون دارد یا نه؟»

فائزه گفت: «ببین! بستگی به آدمش دارد. آدم‌ها باید ببینند با چی شادترند. با چی گذشت زمان را کمتر احساس می‌کنند. با چی دردها و رنج‌هایشان فراموششان می‌شود. همان‌ها می‌شود تفریح و سرگرمی‌شان. ولی آنچه مسلم است این است که تفریح و سرگرمی، باید معقول باشد. مثلاً اگر کسی بخواهد با پرت کردن خودش از بالای یک ساختمان، تفریح کند، خب این درست نیست. بعضی‌ها هم خیال می‌کنند اگر چیزی مصرف کنند که آنها را از خود بی‌خود کند و مشکلاتشان از این طریق، فراموششان شود، تفریح کرده‌اند. مثل مست کردن یا مصرف قرص‌های توهم‌زا...!»

گفتم: «وای وای نگو که وقتی به این جور آدم‌ها فکر می‌کنم، کلافه می‌شوم. از خودم می‌پرسم یعنی خوشی کاذب یک لحظه‌ای، به سلامتی همه عمر می‌ارزد؟ و بعد مطمئن می‌شوم که آنها فقط جوگیر می‌شوند و گرنه آدم عاقل که...»

فائزه که نوشت: «دارم دیرم می‌شود. باید برگردم خانه. شام امشب با من است.»، یکهو یادم افتاد

چشمم به تابلوی «کافی‌نت» افتاد که بالای مغازه اکبر آقا جاجوش کرده بود. اکبر آقا و کافی‌نت؟! خنده‌ام گرفت از این مقایسه و از پسر جوانی که دم مغازه ایستاده بود و داشت با موبایلش ور می‌رفت، پرسیدم: ببخشید! این‌جا قبلاً... وسط حرفم پرید و گفت: «بابا خودش را بازنشسته کرده. دیگر کارهای سخت از او گذشته بود.» مرا بگو که خیال می‌کردم همه بچه‌های اکبر آقا باید گیوه به پا کرده باشند. پس گیوه‌دوزی هم تعطیل! کافی‌نت شلوغ بود و همان یک دستگاهی را هم که برای چند دقیقه داشت نفس تازه می‌کرد، من اشغال کردم! رفتم توی چتروم تا ببینم کدام یک از بچه‌ها آن‌لین هستند. فائزه و مرضیه را پیدا کردم. به مرضیه گفتم که چقدر حوصله‌ام سر رفته و نمی‌دانم چه کنم. گفت: «خب برو سینما!»

گفتم: «دلت خوشه‌ها کدام سینما؟ فیلم‌های به‌درد نخورشان را غالب آدم می‌کنند. باز اگر یک فیلم باحال و با معنا می‌گذاشتند، یک چیزی! اما خودت که می‌دانی، آدم، بدتر غم‌یاد می‌زند با دیدن‌شان.»

بعد پرسیدم: «تو چی؟ حوصله‌ات سر نرفته از این تعطیلی فسقلی؟» مرضیه که سرش گرم چت کردن با چند نفر بود گفت: «نه بابا! من یه کتاب رمان توپ پیدا کرده‌ام که بدجوری ذهنم را درگیر کرده. حیف که اهل رمان نیستی وگرنه حسابی سرگرم می‌کرد. چت کردن را هم که نمی‌توانم ول کنم.»

گفتم: «مرضیه! توی چت‌هایت چی می‌گی و می‌نویسی که سرگرم می‌کنه؟» مرضیه خندید. کلی علامت تعجب توی صفحه کاشت و نوشت: «چرت و پرت!» به فائزه گفتم: «مرضیه می‌گوید چرت و پرت نوشتن در چت روم‌ها سرگرمش می‌کند. تو هم این طور هستی؟» فائزه گفت: «نه نه! اشتباه نکن. من با این که از اینترنت خیلی استفاده می‌کنم و معمولاً آن‌لین هستم، بیشتر اوقات وبلاگم را آپ می‌کنم. تو که می‌دانی، این دفعه تصمیم گرفته‌ام وبلاگم را زود به زود آپدیت کنم. از این طریق دوستانی را هم یافته‌ام که با هم درباره مسائل مختلف، مخصوصاً

بعد از دو سه هفته پی‌درپی امتحان، یک هفته تعطیلی، کلی به آدم می‌چسبید. به خانه که رسیدم پیش خودم گفتم: آخ جون! توی یک هفته می‌شود کلی از کارهای عقب مانده را انجام داد. اصلاً می‌شود بزنم به رگ بی‌خیالی و فکر نمره و امتحان و درس و استاد را از سرم بیرانم و خوش باشم. اتفاقاً روز اول و دوم را به همین روال گذراندم و کمبود خواب‌های شب‌های امتحان را جبران کردم اما روز سوم، حسابی حوصله‌ام سر رفته بود. مامان که دید دمیق نشسته‌ام گفت: «می‌خواهی فردا همه فامیل را نهار دعوت کنم؟ جمع‌مان جمع می‌شود و خوش می‌گذرد!»

حوصله‌ات هم سر جایش می‌آید.» عصبانی شدم. غرغر کردم که: «من می‌گم حوصله‌ام سر رفته، آن وقت شما می‌خواهید مهمان‌بازی کنید؟» بابا، از آن یکی اتاق، صدای فریاد مرا که شنید، آمد و گفت: «عجب دوره زمانه‌ای شده‌ها! توی جوانی، سر ما درد می‌کرد برای دور هم جمع شدن و خاطره تعریف کردن و بازی‌های دسته‌جمعی. معلوم نیست شما جوان‌ها چنان شده‌!؟»

صدای مامان از لایه‌لای صدای جِلز و ولز بادمجان‌های سرخ شده، دوباره بلند شد: «خدا تابستان را به‌خیر بگذرانند. توی این یک هفته که این همه غرغر کردی، تابستان لابد می‌خواهی سرمان را بخوری.»

بلند شدم لباس‌هایم را پوشیدم و گفتم: «می‌روم همین اطراف یه چرخی بزنم.» دو تا کوچه پائین‌تر، یکی از همان چرخ و فلک‌های قدیمی آهنی ایستاده بود و مرد فریاد می‌زد: چرخ و فلکیه! چرخ و فلک... بچه‌ها تک و توک سوارش بودند و مرد با قدرت تمام، چرخ را می‌چرخاند و بچه‌ها را می‌خندانند! اما خیلی از بچه‌ها، برعکس بچگی‌های من، بی‌تفاوت از کنار چرخ و فلک رد می‌شدند و از مامان و باباهایشان، قول چرخ و فلک بزرگ پارک بازی شهر را می‌گرفتند.

ویژه‌نامه
تفریح و سرگرمی

کدام سرویس وبلاگ نویسی را انتخاب می‌کنید؟

در اواخر بهار ۸۶ سایت میهن بلاگ دچار یک مشکل فنی شد و برای مدتی بخش قابل توجهی از وبلاگ‌های این سایت در دسترس نبودند و بعد از آن نیز مشخص شد که اطلاعات چندین هزار کاربر این سایت صدمه دیده است. این مسئله تأثیر منفی زیادی در موقعیت، ترافیک و همچنین نظر کاربران این سایت داشت و با وجود چند اشکال فنی دیگر، در طول سال نیز عملاً پیشرفت این سایت با مشکل مواجه شد.

هنوز مدتی از این مسئله نگذشته بود که دامنه پرشین بلاگ هک شد و دسترسی به تمام وبلاگ‌های زیرمجموعه این سایت غیر ممکن گشت. با وجودی که مدیران این سایت وعده دادند این مشکل را ظرف چند روز برطرف کنند، این وعده عملی نشد و به نظر می‌رسید دامنه اصلی این سایت از دست رفته و وبلاگ کاربران این سایت نیز به دامنه دیگری منتقل شده است. بدیهی است که این مسئله باعث افت شدید ترافیک این سایت شد.

چند هفته پس از سرقت دامنه پرشین بلاگ، مشکل مشابهی برای دامنه سرویس بلاگفا پیش آمد؛ اگرچه با وجود اختلال یک روزه، این سایت توانست مشکل را حل کند و عملاً تغییری در وضعیت این سایت پیش نیامد. همچنین سایت پارسی‌بلاگ و چند سرویس وبلاگ دیگر نیز حداقل برای ساعاتی در سال گذشته هک شدند. مجموعه این مشکلات، افزون بر آنکه باعث ایجاد شایعاتی شد تأثیر منفی در نظر کاربران ایرانی نسبت به سرویس‌های وبلاگ ایرانی داشت. با این حال سرویس‌های وبلاگ فارسی همچنان بخش قابل توجهی از وبلاگ‌های ایرانی را میزبانی می‌کنند و در فهرست پر بیننده‌ترین سایت‌های بازدید شده توسط کاربران ایرانی قرار دارند.

چالش مهم سرویس‌های مطرح وبلاگ ایرانی در سال ۸۷ رقابت با سرویس‌های وبلاگ خارجی است، با ارائه نسخه فارسی بلاگر و پشتیبانی وردپرس از زبان فارسی سرویس‌های وبلاگ ایرانی وارد رقابت با سایت‌های مطرح خارجی نیز شده‌اند و دو رقیب قدرتمند دیگر به صحنه رقابت آمده‌اند. با این حال آیا باید در سال ۸۷ منتظر تحولات جدی در سرویس‌دهندگان وبلاگ ایرانی باشیم؟

با هم بلوتوث رد و بدل می‌کردند و می‌خندیدند. در کوچه بن‌بست بغلی هنوز آجرهای گل کوچک بچه‌های محل، روی زمین مانده بود. صف سینما کم‌کم شلوغ می‌شد. چراغ‌های پارک، روشن شده بود و بعضی خانواده‌ها با سبد میوه و غذا، راهشان را به سمتش کج کرده بودند و بچه‌ها پیوسته می‌خندیدند. کلپ سر خیابان، تابلو نوشته‌ای داشت: «آخرین موسیقی‌های خواننده‌های ایران و جهان موجود می‌باشد!» از خیابان که می‌خواستیم رد شوم، ماشین‌ها را دیدم که معلوم بود کلی خرجش کرده‌اند تا شکل اسپرت به خودش بگیرد. یادم آمد بعضی‌ها هم عشق ماشینند و با ماشین‌شان تفریح می‌کنند. تاخودگاه یاد فائزه افتادم و خنده‌ام گرفت که اگر او اینجا بود، حتماً تحلیل شخصیت آدم‌های عشق ماشین را به‌عهده می‌گرفت...

به خانه که رسیدم مطمئن بودم اولین چیزی که از مامان خواهم پرسید، این است که: «فردا کی‌ها را دعوت کنیم؟!»

که نگاهی به ساعت بباندام. احتمالاً مامان نگرانم شده بود. می‌خواستم پول کافی‌نت را حساب کنم که شنیدم چند تا جوان درباره بازی فوتبال دیروز صحبت می‌کنند. مشتاقانه حرف می‌زدند و نظر می‌دادند. به نظرم رسید ورزش هم می‌تواند آدم را سر حال بیاورد و تفریح خوبی برای گذران وقت باشد. به نظرم آمد تفریح و سرگرمی نباید لحظه‌ای و آنی باشد. بلکه تفریحی مثبت و مناسب است که در ذهن و جسم انسان هم تأثیر مثبت بگذارد و طولانی مدت بماند. یعنی چیزی غیر از خوشی لحظه‌ای، به بار بیاورد که ماندگار باشد یا ارزش ماندگاری را داشته باشد. بعد برای یک لحظه از غرغر کردنم به مامان، بعد از پیشنهادش، پشیمان شدم. احساس کردم چقدر نیاز به «ارتباط» دارم. چقدر دلم می‌خواهد که دخترخاله‌ها را ببینم و با هم بگویم و بخندیم.

از کافی‌نت که بیرون زدم چند نفر داشتند با موتورسیکلت‌شان تک‌چرخ می‌زدند و بقیه از ترس کنار رفته بودند. سرکوچه، چند تا دختر مدرسه‌ای

